



پوش ۲ داستان را بگو: داستان ۳



یادگیری فراتر از نمره

روای: خانم زهرا امیر - دانشجوی دانشگاه علوم پزشکی مشهد

ترم اول مان که مصادف شد با جنگ ۱۲ روزه، در دانشگاه به شکلی بسیار غیرعادی دارد می‌گذرد شبیه یک سفر نامعلوم؛ اصلاً شباهتی به چیزی که من تصور می‌کردم نداشت. وقتی وارد دانشگاه شدم، فکر می‌کردم این شروع یک تجربه تازه پر از هیجان، انرژی و البته مشکلات معمول درس خواندن و امتحان دادن خواهد بود. اما خیلی زود همه چیز تغییر کرد. دو تا سه ماه، ما درگیر امتحانات بودیم و هنوز هم تمام نشده‌اند. احساس می‌کنم انگار این ترم، به جای چند ماه، به چیزی شبیه یک سال کامل کشیده شده است. علاوه بر این، جنگ همه چیز را سنگین‌تر کرد و استرس و نااطمینانی بیشتری برایمان به جا گذاشت. بزرگترین ترسم این بود که چیزهایی را که خوانده‌ام فراموش کنم و در مرور درسها همه چیز به مشکل بخورم.

امتحان‌ها پشت سر هم آمدند و من تمام تلاشم را کردم تا از پس آن‌ها برآیم. گاهی اوقات، با وجود این که سخت درس خوانده بودم و شب‌های بی‌خوابی را برای آماده‌سازی گذرانده بودم، نتیجه آن چیزی نبود که انتظار داشتم و این واقعاً مرا ناراحت می‌کرد. در ابتدا، استرسی که داشتم طاقت‌فرسا بود. ذهنم را مسدود می‌کرد و مانع از یادآوری همه چیزهایی می‌شد که خوانده بودم. اما با گذشت زمان و هرچه بیشتر با فضای امتحان آشنا شدم، کم‌کم توانستم آرام‌تر شوم و عملکرد بهتری داشته باشم.

شب‌های بی‌خوابی در خوابگاه به بخش جدایی‌ناپذیری از این سفر تبدیل شد. شب‌هایی بود که من و دوستانم تا صبح بیدار می‌ماندیم؛ یکی سوال می‌پرسید، دیگری توضیح می‌داد و در میان خستگی‌مان زیاد می‌خندیدیم. هرچند سخت بود، اما این درس خواندن گروهی خیلی کمک‌مان کرد. درس‌ها بهتر در ذهنمان می‌ماند و آن شب‌های طولانی خاطره‌هایی ساخت که می‌دانم سال‌ها بعد هم از آن‌ها حرف خواهیم زد.

اما یک امتحان، فشار خاص خودش را داشت: امتحان انگلیسی. تقریباً همه از قبل به من هشدار داده بودند که مردود شدن در آن بسیار راحت‌تر از قبول شدن است. بسیاری از دانشجویها برایم تعریف کردند که چطور قبلاً در این درس مردود شده‌اند و مجبور شده‌اند آن را دوباره بگذرانند. شنیدن همه این داستان‌ها، اضطراب مرا بیشتر می‌کرد. اما من این مساله را نمی‌پذیرفتم. به خودم گفتم باید از آن دانشجویهای معدودی باشم که این درس را می‌گذرانند و قضیه را تمام می‌کنند. مدام با خودم تکرار می‌کردم: «اگر دیگران توانسته‌اند، پس من هم می‌توانم.»

این ترم فقط امتحان و نمره نبود بلکه درس صبر، تاب‌آوری و تلاش در هر شرایطی بود.

سخت درس خواندم و به خودم قول دادم که تمام تلاشم را به بکار بیندم بدون توجه به نتیجه‌ای که قرار است بگیرم و همه داستانهایی که شنیده‌ام تا حداقل بعداً افسوس نخورم که تلاش نکرده‌ام. با این حال، وقتی امتحان شروع شد، اضطراب زیادی داشتم که حتی نمی‌توانستم چند سؤال اول را درست بخوانم. هرچه امتحان پیش می‌رفت کمی آرام‌تر می‌شدم، اما استرس هرگز کاملاً رهايم نکرد. وقتی امتحان تمام شد، مطمئن نبودم باید احساس آسودگی کنم یا نگرانی؟، چون اصلاً نمی‌دانستم چگونه عمل کرده‌ام. اما از یک چیز مطمئن بودم: آن استرس طاقت‌فرسا بالاخره تمام شده بود.

حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌فهمم این ترم فقط درباره امتحان و نمره نبوده است. بیش از هرچیز، این ترم درس صبر، تاب‌آوری و تلاش بود. یاد گرفتم که حتی وقتی شرایط از کنترل من خارج است، حتی در شرایط جنگی، باز هم می‌توانم تصمیم بگیرم که ادامه دهم و بجنگم. نتیجه هر امتحان شاید همیشه آن چیزی نباشد که می‌خواهم، اما این مسیر به من آموخت که ارزش واقعی در خود تلاش است، نه فقط در نمره‌ای که در پایان ثبت می‌شود.

پیام آموزشی:

حتی در شرایط سخت و بحرانی مثل جنگ، آنچه مهم است این است که بر خودمان مسلط شویم و وظیفه‌مون را بشناسیم و تلاش کنیم به اهدافمون برسیم و به یاد داشته باشیم **ما مأمور به وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه.**



دریافت نظرات و پیشنهادات ارزشمند شما از طریق

<https://mums.porsline.ir/s/dastan3>